



گفت‌وگو با «سعید مرادی‌کیا»، کارشناس پسماندهای شهری

وقتی کرونا طبیعت را بیمار کرد

● نفیسه مجیدی‌زاده

مانند کاهش مصرف سوخت‌های فسیلی، کاهش تولید گازهای گل‌خانه‌ای تا ۱۷ درصد، تعطیلی مجموعه‌های حیات وحش، تالاب‌ها، سواحل، کاهش شکار حیوانات، کاهش سفرهای هوایی و کاهش مصرف یک‌بار مصرف در هواپیما و قطار، استفاده بیش‌تر از تکنولوژی، برگزاری جلسه‌های آنلاین و کاهش مصرف کاغذ و کاهش فشار بر جنگل‌ها و... اما کرونا پیامدهای منفی هم داشته است.

مرادی‌کیا در این باره نظرهای کارشناسی خود را می‌دهد!

بد برای انسان و محیطش

بسیاری از کارشناسان و دانشمندان معتقدند به‌واسطه‌ی شیوع بیماری کرونا و در همین دوره‌ی کوتاه، آسیب‌های گوناگونی به محیط‌زیست و طبیعت وارد شده؛ افزایش استفاده از مواد ضدعفونی‌کننده و تمیزکننده‌های شیمیایی در منزل و محیط کار، افزایش استفاده از ماسک و دستکش و رهاسازی آن‌ها در طبیعت و محیط‌زیست، افزایش

کرونا به محیط‌زیست آسیب رسانده است؛ این برخلاف تمام خبرهایی است که درباره‌ی پیامدهای مثبت کرونا در محیط‌زیست شنیده و خوانده‌ایم. میزان آسیب‌ها به اندازه‌ای است که نمی‌توان از آن چشم‌پوشید. افزایش مصرف پلاستیک، افزایش مصرف شوینده‌ها و افزایش تولید زباله از نتایج شیوع کروناست. تولید زباله‌های بیمارستانی در شهر تهران از روزی ۸۰ تن به ۱۱۰ تن رسیده است! تعطیلی چندماهه‌ی مراکز بازیافت و دفن زباله‌ها هم اتفاق خوبی برای محیط‌زیست نیست.

به همین جهت با «سعید مرادی‌کیا»، کارشناس پسماندهای شهری گفت‌وگو کرده‌ایم. او مهم‌ترین مسئله در بحث زباله و پسماند را شیوع نادرست دفع ماسک‌ها و دستکش‌های آلوده می‌داند که به اشتباه در زباله‌های خشک می‌روند و کارگران واحد بازیافت را آلوده می‌کنند. او معتقد است برخی دانشمندان بر این باورند که در کوتاه‌مدت، شیوع بیماری کووید ۱۹ در جهان با پیامدهای مثبتی برای محیط‌زیست همراه بوده؛



عکس‌ها: محمود اعتمادی/دوچرخه



کمک به زمین

تقاضای من از دانش‌آموزان و نوجوانان این است که درباره‌ی اتفاقاتی مثل بیماری کرونا و دلایل بروز و نتایج آن بی‌تفاوت نبوده و با مطالعه‌ی بیش‌تر، آگاهی و دانش خود را در این زمینه و به‌ویژه محیط‌زیست افزایش دهند.

به نوجوانان کشورم پیشنهاد می‌کنم ضمن رعایت تمام مسائل بهداشتی و ایمنی، تا حد امکان این نکات را رعایت کنند:

- به اعضای خانواده یادآوری کنید برای خرید، کیسه‌ی پارچه‌ای همراه داشته باشند.
- پسماند ماسک و دستکش، پسماند خشک نیستند. آن‌ها را در کیسه‌های جدا گذاشته، کیسه را گره زده و همراه با پسماندهای تر دفع کنید.
- از رها کردن ماسک و دستکش در معابر و خیابان‌ها خودداری کنید.
- پسماندهای خشک را حتماً به پیمانکاران مجاز شهرداری‌ها تحویل بدهید.

ساخت‌وساز در این دوران، میزان تولید پسماندهای ساختمانی کاهش و همچنین در همین دوران، بسیاری از واحدهای صنعتی و تولیدی با تعطیل شدند یا با حداقل ظرفیت خود فعالیت می‌کنند و این یعنی کاهش تولید پسماندهای صنعتی و خطرناک.

بازگشایی مراکز بازیافت

در کشورمان با شیوع موج اول بیماری کرونا، فرایند تفکیک پسماندها در مبدأ و پردازش پسماندهای تر و خشک در سایت‌های نهایی دفع پسماند، برای حدود سه تا پنج ماه تعطیل و بسیاری از پسماندهای جمع‌آوری شده مستقیماً دفن شدند. این یکی از آسیب‌های جدی ناشی از کرونا به محیط‌زیست بوده است. ولی پس از خرداد سال جاری فرایند تفکیک در مبدأ و پردازش پسماندهای تر و خشک در سایت‌های نهایی با رعایت برخی از اصول مشخص شده در کشور آغاز شد و تا به امروز ادامه دارد.

مصرف آب، برق، گاز و مواد غذایی به‌خاطر قرنطینه در منزل، کاهش و توقف تفکیک پسماندها در مبدأ و سایت‌های نهایی و افزایش دفن آن‌ها، افزایش مصرف کیسه‌های پلاستیکی در هنگام خرید، افزایش مصرف دارو، افزایش دزدهای پسماند در شهرها، کاهش صادرات محصولات کشاورزی و در نتیجه تولید پسماندهای تر و بحران غذایی برای حیواناتی هم‌چون روباه که از باقی‌مانده‌ی غذای انسان‌ها در پارک‌های جنگلی اطراف شهرها استفاده می‌کردند و... از جمله‌ی این آسیب‌ها هستند.

افزایش تولید زباله

تأثیر بیماری کرونا بر تولید پسماند از چند جنبه قابل بررسی است. برای مثال میزان مصرف مواد غذایی و میوه به‌ویژه در دوران قرنطینه‌ی خانگی تا حد زیادی افزایش یافته است.

هم‌چنین میزان تولید پسماندهای بیمارستانی در این دوران به شدت زیاد شده؛ به‌طوری‌که براساس خبرهای منتشر شده میزان تولید پسماندهای بیمارستانی شهر تهران از ۸۰ تن در روز قبل از شیوع بیماری کرونا به حدود ۱۱۰ تن در روز افزایش یافته است. در محیط‌های عادی زندگی هم، میزان مصرف ماسک و دستکش و محلول‌های ضدعفونی افزایش یافته که این مسئله با افزایش تولید پسماندهای خطرناک خانگی (ماسک و دستکش) و پسماند خشک (پسماند بسته‌بندی پلاستیکی مواد ضدعفونی) همراه بوده است. البته از سوی دیگر به دلیل کاهش



تصویرگری: کامیلو بخارانو

همشهری

گروه ضمائم همشهری ناشر نشریات:

دوچرخه، استان‌ها، محله

نشانی: تهران، خیابان ولی‌عصر

نرسیده به پارکوی، کوچه‌ی تورج

شماره‌ی ۱۴، روزنامه‌ی همشهری

(طبقه‌ی پنجم: دوچرخه)

تلفن: ۲۳۰۲۳۱۰۰

ابراهیم رستمی‌عزیزی (مسئول هماهنگی) و با سپاس از بخش‌های مختلف روزنامه‌ی همشهری

صندوق پستی دوچرخه: ۱۹۳۹۵-۵۴۴۶

تلفن: ۲۳۰۲۳۵۳۴ / نامبر: ۲۳۰۲۳۵۹۱

پست الکترونیکی: docharkheh@hamshahri.org

دوچرخه را آنلاین بخوانید:

@docharkheh_weekly

newspaper.hamshahronline.ir

hamshahronline.ir/service/Children

سر‌دبیر: فریبا خان‌ی

تحریریه: شیوا حریری (چشمه‌ها)، نفیسه مجیدی‌زاده

(دماسنج)، سیدسروش طباطبایی‌پور (مدیر

داخلی نشریه)، علی مولوی (شهر‌فرنگ و چرخ‌فلک)،

پگاه‌شفتی (لوخ‌نقره‌ای)، یاسمن رضائیان (خانه‌ی

فیروزه‌ای)، حسین تولایی (شعر)، نیلوفر نیک‌بنیاد و

محمود اعتمادی (عکس)

آنتیه: علی مولوی (مدیر هنری)، علیرضا صفری (صفحه‌آرا)،

دوپرنت

ضمیمه‌ی هفتگی روزنامه‌ی همشهری

ویژه‌ی نوجوانان

سال بیستم، شماره‌ی ۱۰۰۵

پنج‌شنبه ۱۳ شهریور ۱۳۹۹

صاحب امتیاز: مؤسسه‌ی همشهری



آرزوها بسیار و زمان اندک

● بهار کاشی

پاییز زودتر به شهر رسیده است. این را مادر گفت و مرا به رؤیایها برد. به رؤیاهایی دور و دراز که می‌دانم برای رسیدن به آن‌ها زمان بسیار کوتاه است. شهریور و این شب‌های خنک پاییزی؟ چرا دنیا برای تغییر فصل عجله کرده است؟

مادر می‌گوید گاهی این‌طور می‌شود. فصل‌ها زودتر می‌رسند. می‌گویند مثل اسفند که همیشه عطر بهار دارد. انگار که بهار برای رسیدن بی‌تاب است. اما من فکر می‌کنم رسیدن زود هنگام پاییز با بهار فرق دارد. حالا نه این‌که بگویم بهار فصل متولد شدن است و پاییز فصل از دست رفتن. اما پاییز تلنگر دارد. انگار یادم می‌آورد زمان می‌گذرد و سرسبزی جایش را به زرد شدن می‌دهد. هر سال پاییز که می‌شود حساب می‌کنم تا بدانم حالا که نیمی از سال گذشته است چه کارهایی کرده‌ام، کدام مسیر را دنبال کرده‌ام و چه قدر توانسته‌ام شاد باشم و شادی ببخشم. پاییز برای من فصل به خود آمدن است. فصل جمع کردن حواس است.

یادم بینداز مراقب گذر لحظه‌ها باشم و دست‌دست نکنم. آرزوهای من بسیارند و زمان اندک است و فرصت برای به ثمر رساندن کارها زودتر از آن‌چه تصورم را بکنم تمام می‌شود. فرصت یک‌باره به سر می‌رسد، مثل پاییز که یک‌باره به شهر رسید.



● یاسمن مجیدی

عَلَىٰ أَنْ ذَٰلِكَ بَلَاءٌ وَ مَكْرُوهٌ قَلِيلٌ مَّكْتَبَةٌ، يَسِيرُ بَقَائِهِ، قَصِيرٌ مَدَّةً
و حال آن‌که بلا و سختی دنیا سبک است، کوتاه است، کم‌دوام و تاب‌آوردنی است.

فرازی از دعای کمیل

برمی‌گردانی و نسیم خوش آسودگی و رهایی به صورت می‌خورد.
آن وقت می‌بینی به همان وعده‌ی نورانی رسیده‌ای. به تماشای منظره‌ای زیبا در فردای پس از سختی‌ها.

این را تو گفته‌ای و دیگران نیز به پیروی از حرف‌های تو، بارها گفته‌اند که در فردای پس از هر سختی، آسانی است.

که تلخی روزهای تنیده در گرفتاری‌ها و پیچیده به گره‌های کور، به شیرینی گشایش کارها ختم می‌شود. با این همه، من هنوز هم به سختی‌های دنیا عادت نکرده‌ام.

هنگامی که از نو با مسئله‌ای تازه مواجه می‌شوم فراموش می‌کنم؛ پیش از این، سختی‌های ریز و درشت بسیاری را پشت سر گذاشته‌ام. وقتی به یکی از آن گذرگاه‌های صعب‌العبور زندگی می‌رسم، دوباره غولی در دنیای تصورات ذهنی‌ام، در برابرم مجسم می‌شود و من از دیدن هیبت آن غول می‌ترسم.

ترس، مرا از رفتن بازمی‌دارد. از جرئت می‌کاهد. خیال می‌کنم که با بستن چشم‌ها روی سختی‌ها می‌شود از آن‌ها گذشت، اما همین که چشم‌هایم را باز می‌کنم می‌بینم نه از سختی‌ها عبور کرده‌ام و نه از غول آن مرحله گذشته‌ام.

ندایی از درونم همیشه بر من دل می‌سوزاند. با من حرف می‌زند و می‌گوید پشت سر گذاشتن سختی‌ها جز با عبور کردن از آن‌ها میسر نیست. توقف، فقط مدت زمان عبور از مشکل را برای طولانی‌تر می‌کند.

ندای درونم را می‌شنوم، و اگر چه دچار تردیدم، اما می‌ایستم و اولین قدم را برمی‌دارم. با هر قدم، تجربه‌های گذشته را به یاد می‌آورم. به خاطر می‌آورم که سختی‌های دنیا همیشه نبوده و نیستند و تمام غول‌های خیالی توی ذهنم شیشه‌ی عمر کوتاهی داشته‌اند.

من حرکت می‌کنم و پیش می‌روم؛ نه با چشم‌های بسته، با پذیرفتن مسیری که در آن قرار گرفته‌ام، با چشم باز.

به آخرین مرحله فکر می‌کنم، به لحظه‌ای سراسر شگفت‌انگیز که نمی‌دانی دقیقاً در دو قدمی به پایان رسیدن مشکلات ایستاده‌ای. و ناگهان، خسته از تاریکی‌ها و زشتی‌های مسیر، نگاهت را

کیمیای سعادت

● الهه صابر

نزد او آمد و شروع کرد به چاپلوسی. خدمت‌کاری می‌خواست او را از خودش دور کند؛ اما چون بسیار التماس کرد دلش نیامد. مدتی رفتارش را بررسی کرد. دید که هیچ هنری ندارد، طرز حرف زدنش مناسب هم‌صحبتی با پادشاه نیست، شئونات را رعایت نمی‌کند و از همه مهم‌تر این‌که احساس کرده بود او چشمش فقط دنبال زرق و برق دربار است. با این حال، تعلل کرد تا این‌که روزی مرد طمع‌کار به زبان آمد و با خشم گفت: «پس تو چرا برای من هیچ کاری نمی‌کنی؟ تو خیلی خودخواه هستی و نمی‌خواهی کسی از خودت بهتر باشد. من هم کاری می‌کنم که پادشاه از دربار بیرون کند.»

پس از آن نامه‌ای دروغین به پادشاه نوشت و به او گفت خدمت‌کار تو بیماری مسری دارد. تا حدی که پزشکان هم می‌ترسند برای مداوایش به او نزدیک شوند. همین چند خط کافی بود تا خدمت‌کار از کارش برکنار شود و تا ماه‌ها تنها و افسرده، تاوان سکوت و سهل‌انگاری خودش را پس داد. در نهایت، خدمت‌کار تصمیم گرفت به

در روزگاری که هیچ‌کس سواد درست و درمانی نداشت، او خواندن و نوشتن بلد بود. خوب حرف می‌زد و ادب نگه می‌داشت. هر وقت پادشاه حوصله‌اش می‌کشید از او می‌خواست تا برایش کتاب بخواند. قصه‌های پندآموز زیادی بلد بود. صداقت کلام داشت و این قدر سرش می‌شد که پادشاه گاهی در بعضی مسائل نظرش را هم می‌پرسید. هیچ خدمت‌کاری به اندازه‌ی او به پادشاه نزدیک نبود. پادشاه هم که می‌دید او هم‌صحبت خوبی است، دلش نمی‌خواست کسی دیگر به جای او نزدیکش باشد. حرفش سر زبان‌ها افتاده بود که یکی از خدمت‌کاران پادشاه آن قدر شایسته است که توانسته دست راست پادشاه بنشیند.

این خبر دهان به دهان چرخید تا به گوش آدمی فرصت‌طلب رسید. کسی که مدت‌ها دنبال راهی برای نزدیک شدن به پادشاه می‌گشت. او می‌دانست برای رسیدن به اهدافش ابتدا باید اعتماد خدمت‌کار را جلب کند. برای همین



آینه‌کاری ۳



تصویرگری: شکسپیر گیون

صحبت پادشاه محروم ماند.

* بازآفرینی داستان «مرد طامع با نوخره» از مرزبان‌نامه؛ در آیه‌ی ۳۹ سوره‌ی زخرف به پشیمانی انسان به خاطر هم‌نشینی با افراد نامناسب اشاره شده و این‌که پشیمانی سودی نخواهد داشت و در نهایت، فرد از سعادت محروم خواهد شد.

گفت‌وگو نداشت. او از یک طرف با دیدن خدمت‌کار یاد ماجراهای تلخ و قضاوت اشتباه خودش می‌افتاد و از طرف دیگر سهل‌انگاری و بی‌توجهی خدمت‌کار در دوستی با آدم‌های طماع نگرانش کرده بود. برای همین ترجیح داد شخص محافظه‌کار تری را برای هم‌نشینی انتخاب کند و خدمت‌کار برای همیشه از

پادشاه ثابت کند درباره‌ی او زود قضاوت کرده. چند نفر از پزشکان و دوستان مورد اعتماد پادشاه را به منزلش دعوت کرد تا با دقت او را معاینه کنند و به پادشاه بگویند که او بیماری خاصی ندارد. خدمت‌کار توانست به دربار برگردد. او مدتی مثل گذشته در خدمت پادشاه بود اما پادشاه دیگر دل و دماغ

نگاهی به وضعیت مهیم سال تحصیلی آینده برای دانش‌آموزان

مدرسه با سرگیجه

● اصغر بادپر

نامش سه‌است؛ قرار بود برود سال هشتم! امتحان‌های پایانی هفتم را به‌سختی داد، چون تمرکز یادگیری از راه تلویزیون و شبکه‌ی شاد را نداشت. در امتحان‌های پایان سال، برای بعضی از درس‌ها از کتاب کمک گرفت، اما تقریباً بیش‌تر درس‌ها را از نیمه‌ی کتاب نخوانده بود. او و خواهرش برای سال تحصیلی جدید ثبت‌نام نشده‌اند. هم هزینه‌ی اینترنت بالاست و هم آن‌ها از یک گوشی برای شرکت در کلاس‌هایشان استفاده می‌کردند و گاهی کلاس‌هایشان هم‌زمان بود. سه‌ا امسال قرار است آموزش‌خراطی ببیند و بعد از تمام‌شدن کرونا دوباره درسش را ادامه بدهد.

همه‌ی بلامتکلیفیم!

فرصت چندانی نمانده؛ آغاز سال تحصیلی جدید، ۱۵ شهریور باشد یا اول مهر، فرقی ندارد؛ هنوز برخی از دانش‌آموزان برای سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹ ثبت‌نام نکرده‌اند! هنوز بین وضعیت قرمز، سفید و زرد شهرها سرگردانیم. سه وضعیتی که هم در نوسان هستند و هم تکلیف نوع آموزش سال آینده‌ی تحصیلی را مشخص می‌کنند. می‌دانیم که سه وضعیت قرمز (آموزش مجازی)، زرد (آموزش نیمه‌حضوری) و سفید (آموزش حضوری) برای سال تحصیلی جدید در نظر گرفته شده که آموزش و پرورش براساس شرایط استان‌ها و تصمیم ستاد ملی مبارزه با کرونا اقدام می‌کند؛ اما هنوز بین خبرهای مربوط به سال تحصیلی جدید سرگیجه گرفته‌ایم.

برنامه‌ای ندارند!

مادر آفرین دیروز که به جلسه‌ی مدرسه رفته بود، با بلامتکلیفی برگشت؛ چون نمی‌توانست بگوید مدرسه برای سال آینده چه برنامه‌ای دارد. تندوتند هرچه را شنیده بود برای ما گفت تا یادش نرود. او گفت: «تقریباً هیچ برنامه‌ی قطعی و مشخصی از طرف مدرسه ارائه نشده. نمی‌دانم هنوز وضعیتمان چه‌طور است. یک روز در هفته به مدرسه می‌روند یا روزهای زوج و فرد یا اصلاً نمی‌روند. نمی‌دانم بالاخره با کدام سرور وصل می‌شویم، چند ساعت در روز کلاس آنلاین دارند و...»

نامناسب برای

ساعت بیولوژیک بدن ما

در خبرهای مربوط به مدرسه می‌خوانیم که یکی از نمایندگان مجلس گفت: «شهریور، زمان درستی برای

شاید مدرسه نرود

نامش محمد است؛ مدرسه کلاس‌های آنلاین داشته و او تقریباً نمره‌های خوبی گرفته است. او سال گذشته تبلت و لپ‌تاپ و وای‌فای نداشت و به ناچار از اینترنت گوشی پدرش برای برگزاری کلاس‌ها استفاده می‌کرد. آن‌ها هنوز برای ثبت‌نام در مدرسه تصمیم نگرفته‌اند! مدرسه‌ی دولتی برای راه‌اندازی و تقویت آموزش آنلاین هزینه می‌گیرد و هزینه‌ی مدرسه‌ی غیرانتفاعی قبلی‌اش، براساس بخش‌نامه‌ی دولت ۳۰ درصد اضافه شده است! به این ترتیب محمد هنوز نمی‌داند قرار است به کدام مدرسه برود.

با شبکه‌ی شاد

در خبری می‌خوانیم که «قاسم احمدی لاشکی»، معاون وزارت آموزش و پرورش؛ در نشست خبری مجازی با رسانه‌ها اعلام کرده ۷۵ درصد

دبیرستانی‌ها در مدارس ثبت‌نام کرده‌اند و ریزنی برای رایگان‌شدن اینترنت «شاد» هم‌چنان ادامه دارد. این در حالی است که بسیاری از دانش‌آموزان از شبکه‌ی شاد راضی نبودند. نامش نازنین است؛ وقتی معلم تکلیف را اعلام می‌کرد و برای ارسال تکالیف فرصتی ۱۰ دقیقه‌ای می‌داد، او همیشه برای ارسال مطالب مشکل داشت و از کلاس جا می‌ماند. نامش

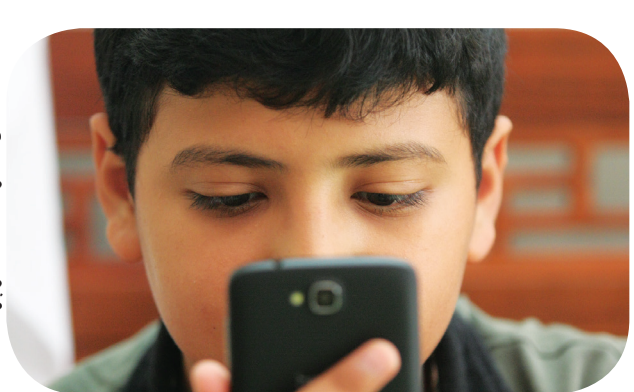
دبیرستانی‌ها در مدارس ثبت‌نام کرده‌اند و ریزنی برای رایگان‌شدن اینترنت «شاد» هم‌چنان ادامه دارد. این در حالی است که بسیاری از دانش‌آموزان از شبکه‌ی شاد راضی نبودند. نامش نازنین است؛ وقتی معلم تکلیف را اعلام می‌کرد و برای ارسال تکالیف فرصتی ۱۰ دقیقه‌ای می‌داد، او همیشه برای ارسال مطالب مشکل داشت و از کلاس جا می‌ماند. نامش

علیرضاست؛ گاهی پاسخ‌سؤالی را فقط یک‌بار برای معلم می‌فرستاد و آن جواب ۱۰ بار برای معلم ارسال می‌شد. نامش سپهر است؛ او با گوشی مادرش وارد شبکه‌ی شاد می‌شد که سیستم عامل آی‌اواس دارد و برای نصب کردن شبکه‌ی شاد مشکلات زیادی داشتند. نامش سماسست و شاید برای سال تحصیلی جدید ثبت‌نام نکند!

جمع‌آوری امضا

در این میان بعضی از والدین در حال جمع‌کردن امضا برای تعطیلی یک‌ساله‌ی مدارس هستند؛ در بیانیه‌ی آن‌ها که در فضای مجازی دست‌به‌دست می‌شود، خطاب به رییس‌جمهور نوشته شده: «همان‌طور که مستحضرد دانش‌آموزان برای یادگیری دروس در سال جاری، باید مدت زیادی را در فضای مجازی بگذرانند. بسیاری از

دانش‌آموزان توان پرداخت هزینه‌های اینترنت را ندارند. سرعت اینترنت پایین است. هم‌چنین چشم‌بچه‌ها در اثر کار مداوم با تلفن همراه یا لپ‌تاپ اذیت می‌شود. خیلی از دانش‌آموزان در درس‌های گوناگونی مثل ریاضی، زیست‌شناسی و... مشکل دارند. این درس‌ها برای یادگیری حتماً نیاز به کلاس حضوری دارد و در فضای مجازی قابل آموزش نیست. در شرایط فعلی نیز



عکس: محمود اعتمادی / دوچرخه

امکان تشکیل کلاس حضوری به دلیل خطرات آن وجود ندارد...»

بوی مدرسه نمی‌آید

شاید این اولین شهریور و پاییزی باشد که رنگ و بوی مدرسه ندارد. اولین ماه مهری که نگرانی سرموقع رسیدن و کلاس‌بندی ندارد. نه فقط به این دلیل که نیمه‌ی شهریور مدرسه‌ها باز می‌شوند. نه فقط به این دلیل که مشخص نیست چه‌قدر از کلاس‌ها حضوری‌اند و چه‌قدر غیرحضوری! مشخص نیست چه‌قدر دانش‌آموز هنوز ثبت‌نام نکرده‌اند و چه‌قدر دانش‌آموز به امکانات کلاس غیرحضوری و آنلاین دسترسی ندارند و اینترنت هم که هزینه‌بر و کند است. فقط می‌دانیم طبق آخرین صحبت‌های مسئولان، در وضعیت قرمز هیچ مدرسه‌ای به‌صورت حضوری باز نمی‌شود.



تصویرگری: مایک پیکوتا

دندان‌های خرابم را بشمرد. کاش دوباره
مچ بیاندازیم، من تا خانه‌ی ننه‌جان گریه
کنم و باز کلاغی خیالی روی درختی که
نیست، حواسم را پرت کند. حواسم را
پرت کند از صدای روباتی عمو، بعد از
عمل حنجره‌اش.

می‌رویم سفر. مثل همیشه با عمو
باید قلعه‌ی شنی بسازیم یا روی شن‌های
ساحل آدم‌های کج و کوله بکشیم که
به‌قول خودش شبیه من است و من
دنیا بشم. اما ننشسته است روبه‌روی
دریا. من و دخترش نیره، قلعه‌ی شنی
می‌سازیم. با صدف‌ها و سنگ‌ها، نت‌های
موسیقی را می‌کشم تا شاید صدای
نت‌هایی که صدا ندارند، عمو را تشویق
کند که تنبورش را از دست زن عمو بگیرد
و مثل گذشته‌ها ساز بزند و توی دلش
آواز بخواند. اما عمو ساز را نمی‌گیرد.
نیره می‌پرد بغل عمو و با همان بچگی‌اش
می‌فهمد که هیچ چیز، دیگر مثل گذشته
نیست. دیگر از آب‌بازی و توپ‌بازی
خبری نیست. برای عوض کردن حال
عمو از همان جوک‌های خنک خودش
می‌گویم. فقط لبش کمی کج می‌شود
تا من دلم خوش باشد که شاید حرف
خوش‌مزه‌ای زده‌ام.

باید زبانی تازه پیدا کنم که بدون
کلمه با او حرف بزنم؛ با نگاه، با زبان اشاره
و هر چیزی که او را به حرف بیاورد بدون
این صدای روباتی که به عمو نمی‌آید.
نمی‌توانم در این مردی که غمگین زل
زده است به دریا، عمووسطی را پیدا کنم.
اما عمووسطی همه‌جا هست؛ در تمام
عکس‌های بچگی‌ام، در تمام کتاب‌ها و
ردیف فیلم‌های علمی‌تخیلی‌ام هست.
حتی در تمام مزه‌های ترش، شور و
شیرین خوراکی‌ها.



عمووسطی

● زهرانوری

در این مردی که حرف نمی‌زند، گم شده!
این روزها زیاد به آن سی‌دی
مجموعه‌ی آهنگ‌های قدیمی‌اش که
قبل از عمل برایم ضبط کرده، گوش
می‌دهم. صدای عمو گم شده، در این
مردی که امروز با بابا پیش روانشناس
می‌رود!
کاش عمو دوباره حرفی بزند و چیزی
بگوید تا دوباره از ته دل بخندیم و او

پراز خنده و شوخی و آواز و موسیقی.
اما حالا دنیا به کنار، عمووسطی شبیه
ایستگاهی متروک است که نه مسافری
دارد و نه قطاری در آن حرکت می‌کند.
عکس پنج‌سالگی‌ام را نگاه می‌کنم؛
توی بغل عمووسطی با کله‌ی کچلش
هستم، چون سرباز است. من پیراهنی
سفید پوشیده‌ام که خودش برایم خریده.
عمووسطی امروز نمی‌خندد! خنده‌اش

دنیا می‌آید، دختری زیبا و خوش‌خنده
مثل خودش، می‌دانم که دیگر در قلب او
جایی برای من نمی‌ماند.
دبیرستانی که می‌شوم، همه چیز
عوض می‌شود. از همه بیشتر عمو عوض
می‌شود. جوری که دیگر او را نمی‌شناسم
و در آلبوم بچگی‌هایم دنبالش می‌گردم؛
دنبال همان عمووسطی که هروقت
می‌دیدمش، دنیا جای بهتری می‌شد؛

به عمووسطی که فکر می‌کنم، مچ
دستم تیر می‌کشد. یاد جیغ و داد خودم
و وعده‌های او برای آرام کردنم می‌افتم
که کوتاه بایم و برویم خانه‌ی ننه‌جان تا
آن‌جا کلاغی فرضی حواسم را پرت کند
و بوی روغن زیتون بپیچد توی اتاق و
ننه‌جان دستم را در هردو جهت ناگهانی
بچرخاند و دردی طاقت‌فرسا بدود توی
همه‌ی رشته‌های اعصابم و دو قطره اشک
سر بخورد روی گونه‌هایم. و نصیحت
همیشگی ننه‌جان را بشنوم: «آخرش
دست این دختر رو ناقص می‌کنی!»
از این جای قصه به بعد را دوست
دارم. در راه برگشت از خانه‌ی ننه‌جان
به سوپرمارکت قاسم‌آقا سر می‌زنیم و
با یک کیسه‌ی بزرگ خوراکی به خانه
برمی‌گردیم. مامان خوراکی‌ها را که
دستم می‌بیند، چشم‌غره می‌رود. اما
من اصلاً احساس گناه ندارم، چون
خوراکی‌ها جبران دردی است که تحمل
کرده‌ام. بابا می‌گوید: «تو رو بیش‌تر از
بقیه دوست دارم.» من تأیید می‌کنم:
«آره فقط دوست داشتنت کمی
دردناکه!»

سال‌های ابتدایی با این قصه تکراری
می‌گذرد. راهنمایی که می‌روم دیگر با
عمووسطی مچ نمی‌اندازیم. هربار که
می‌بینمش کتاب و فیلم می‌دهد دستم
و می‌گوید: «چرا این قدر عین زرافه قد
کشیدی؟ دیگه آدم روش نمی‌شه باهات
مچ بندازم!»

در عکس‌های روز عروسی‌اش اخم
کرده‌ام و با او قهرم. فکر می‌کنم دیگر
به من توجه نمی‌کند، چون دیر به دیر
می‌آید به دیدنم. اما همان آدم است، پر
از شوخی و خنده و جوک‌های خنک و
آوازهای قدیمی. دخترش نیره که به

آهنگی برای چهارشنبه‌ها را بشنو!

● نیلوفر نیک‌بنیاد

برود و در همین چندماه اتفاق‌های عجیب و غریبی برایش
می‌افتد. از بین تمام عوامل فیلم‌برداری فقط «فرزانه»، نامزد
کارگردان است که با او رابطه‌ی مهربانانه‌ای برقرار می‌کند. اتفاقاً
کتاب دو راوی دارد که یکی از آن‌ها خود فرزانه است. یعنی
خواننده از یک طرف ماجرای فرزانه و خانواده‌اش را می‌خواند
و از یک طرف ماجرای فرهان و زندگی‌اش را.
این کتاب هم مانند بسیاری از آثار حسن‌زاده به‌طور
ضمنی به موضوع جنگ ایران و عراق می‌پردازد و البته آن‌قدر
هنرمندانه این کار را می‌کند که کتاب نه تنها حالت شعاری
به‌خود نمی‌گیرد، بلکه خواننده را مشتاق می‌کند در باره‌ی
آن اطلاعات بیش‌تری کسب کند. نقش موسیقی در پیش‌برد
داستان و گویش بومی جنوبی، ویژگی‌های مثبت دیگری
هستند که جذابیت کتاب را دوچندان می‌کنند.

اگر از آن نوجوان‌های اهل سینما یا موسیقی هستید، اگر
از خواندن کتاب‌هایی با پیچیدگی‌های روایت و زمان لذت
می‌برید، اگر به خواندن داستانی درباره‌ی جنگ علاقه دارید
یا اگر هیچ‌کدام از این‌ها نیستید و فقط دلتان می‌خواهد یک
کتاب خوب بخوانید، آهنگی برای چهارشنبه‌ها می‌تواند
گزینه‌ی خوبی باشد.



آهنگی برای چهارشنبه‌ها

نویسنده: فرهاد حسن‌زاده

ناشر: انتشارات پیدایش (۶۶۹۷۰۲۷۰)

قیمت: ۳۲ هزار تومان

«آهنگی برای چهارشنبه‌ها، داستان سینما و آدم‌هاست.
آدم‌هایی که خواسته و ناخواسته باز یکر شده‌اند تا داستانی
شوند برای روایت، شعری برای خواندن، ترانه‌ای برای شنیدن،
یا حتی آهنگی برای... آهنگی برای چهارشنبه‌ها!»
این متن نوشته‌ی پشت جلد رمان «آهنگی برای
چهارشنبه‌ها» اثر «فرهاد حسن‌زاده» است که انتشارات
پیدایش آن را برای گروه سنی نوجوان منتشر کرده است.
البته گروه سنی چندان برای این کتاب معنا ندارد. چه کسی
است که نداند کتاب خوب، کتابی است که همه‌ی سن‌ها از
خواندنش لذت ببرند؟ آهنگی برای چهارشنبه‌ها، دقیقاً چنین
کتابی است. هم نوجوانان، هم جوانان و هم حتی بزرگسالان
از خواندن آن لذت می‌برند و هر یک به اندازه‌ی خود چیزی از
این داستان دستگیرشان می‌شود.

ماجرای کتاب درباره‌ی پسر
نوجوانی به‌نام «فرهان» است
که علاقه‌ای به بازیگری ندارد،
اما به‌طور اتفاقی وقتی مشغول
نواختن سازدهنی است، از طرف
یک گروه فیلم‌برداری برای
بازی در فیلمی جنگی انتخاب
می‌شود و به اصرار پدرش
این پیشنهاد را می‌پذیرد. او
مجبور می‌شود همراه گروه
فیلم‌برداری چندماه به سفر



بهار جان بیا به باغ

● سمانه تقی‌پور

صدای پای یک کلاغ	فقط صدای باد هست
به روی برگ‌های زرد	و یک کلاغ بی‌قرار
دوباره حس خواب را	سکوت یک نشانه است
درون باغ تازه کرد	نشان باغ بی‌بهار
صدای قارقار او	نشسته‌اند منتظر
به گوش شاخه‌های سرد	درخت‌ها و یک کلاغ
درخت‌های باغ را	بهار سبز و دل‌نشین
به دست باد خواب کرد	بهار جان، بیا به باغ

سلام بر انسانیت!

● سیدسروش طباطبایی پور

نام گروه ما «مافیا» است که از حرف‌های اول اسم‌های پیمان یعنی متین، رویایی، احمدپسته، فرزاد، کرگدن، یاور، نردبون و اردلان خان، یعنی خودم ساخته شده است. این یادداشت‌ها، روزنگاری‌های ما از ماجراهای من و گروه مافیا در روزهای کروناست که در دفتر خاطراتم می‌نویسم؛ باشد که بماند به یادگار برای آیندگان!



توکل به جای خود احتیاط هم به جای خود

امسال با دوچرخه هیئت می‌رفتم. دوچرخه را بدون قفل و بست، همین‌طور وسط موتورهای ماشین‌ها رها می‌کردم، به امید خدا. نه غمی، نه غصه‌ای، نه نگرانی! وقتی هم که هیئت تمام می‌شد، باز با دوچرخه برمی‌گشتم. یکی دو بار متین و بقیه هم گفته بودند: «مرد حساسی، قفلی بخور و دوچرخه را به میله‌ای، چیزی ببند.» پوزخندی می‌زدم و به بچه‌ها می‌گفتم: «ای بابا، توکلم به خداست!» دیشب، وسط عزاداری، یک‌هو نگران دوچرخه شدم. وسط سینه‌زنی به خودم گفتم: «ای وای! نکنه ببرن؟ یادم باشه فردا به زنجیر بخرم تا خیالم راحت باشه.» و این نگرانی با من ماند تا هیئت تمام شد. بدو آمدم بیرون. چپ را نگاه کردم... راست را نگاه کردم... بالا را... پایین را! دیشب از هیئت تا خانه را به تاخت، دویدم!

حسین ۴، قهرمان من!

چند سالی است هیئتی قدیمی، نزدیک خانه‌ی مادربزرگم پیدا کردم. ۱۰ روز محرم، سقف حیاط خانه را برزنت می‌زدند، کف حیاط را مکت پهن می‌کردند، یک سخنران، حاج‌حسن‌آقای مداح و تمام، هر سال سه شب آخر هم شام می‌دادند، عدس پلو، قیمه و قرمه، همین، سر و ساده. موقع عزاداری هم بعد از روضه‌خوانی، عزاداران دو دسته می‌شدند، آرام سینه می‌زدند و دو دور، دور حوض وسط حیاط می‌چرخیدند و «مکن‌ای صبح طلوع» می‌گفتند. هر شب هم بانی هیئت، قبل از برگزاری مراسم، خانه به خانه، زنگ همسایه‌ها را می‌زدند و عذرخواهی می‌کرد که مجلس عزای حسین ۴ است و اگر سری، صدایی کردیم، به بزرگی آقا پیمان بخشید!

امسال که از سقف برزنت هم خبری نبود، از قیمه و قرمه هم اثری نبود، اما تا دلتان بخواهد، تلنگر بود، در دل، عجب عجب! گفتن بود، یادداشت کردن و نت برداشتن بود. هی به این بچه‌های گروه مافیا گفتم که «بابا! پاشین بیاین این‌جا؛ خیلی حال می‌ده!» گفتند نه، ما دسته و زنجیر می‌خواهیم، علم و کتل می‌خواهیم، قیمه و قورمه می‌خواهیم! آقا قبول! آن‌ها هم به جای خود، خوب! اما در این روزها بیایید کمی هم سر در بیاوریم از کار امام. اصلاً چه شد که حسین ۴، حسین ۴ شد!

سخنران امسال، بخشی از کتاب حماسه‌ی حسینی شهید مطهری را مرور می‌کرد. می‌گفت: «عاشورا دو صفحه دارد؛ یکی تاریک و ظلمانی است و یک صفحه سفید و نورانی که هر دو صفحه‌اش هم با بی‌نظیر است یا کم‌نظیر. صفحه‌ی سیاهش که یک جنایت است، یک مصیبت است، اما مگر کتاب عاشورا، همین یک صفحه را دارد؟ مگر عاشورا فقط مصیبت است و چیز دیگری نیست؟ اشتباه ما همین است. این کتاب، صفحه‌ی نورانی دیگری هم دارد که قهرمان آن حسین ۴ است. در این صفحه دیگر جنایت نیست، غم و اندوه نیست! این صفحه پر از انسانیت است، پر از حقیقت است. در این صفحه بشر می‌تواند به انسانیت خود ببالد!»

عجله‌های مجازی!

متین: بچه‌ها! امسال برادر، کیان، کلاس اول می‌ره.

اردلان: هارهار... امسال که رو باسواد شدنش حساب نکردی!

متین: حالا خدایی چی کار کنم؟ ما توی مدرسه و توی این سن، غیر از درس و مشق، کلی از هم چیزای خوب و بد یاد می‌گیریم، وسط حرف هم نپریم، به هم مداد و پاک‌کن قرض بدیم، خوراکی هامون رو یواشکی بخوریم یا به هم تعارف کنیم. اما حالا...!

یاور: احتمالاً حالا بچه‌ها تو این سن کار با توییترو اینستاگرام و واتس‌آپ رو یاد می‌گیرن.

متین: کیان، به سوال دیگه هم داشت که من نتونستم بهش جواب بدم

احمد: بنال پسر، تو دیگه چه برادری هستی، فرتی سرچ می‌کردی و جواب بچه رو می‌دادی. حالا چه خاطره‌ای از توی ذهنش می‌مونه؟

متین: مزه نریز احمد! الان تو هم مثل گل تو گل می‌مونی. کیان می‌گه هر سال، مگه مدرسه‌ها از اول مهر شروع نمی‌شد؟ بهش می‌گم خب... چرا. می‌گه چرا امسال باید زودتر مدرسه بریم؟

یاور: خب... بهش بگو کرونا... سلامتی... بگو مسئولی آموزش و پرورش، به فکر سلامتی ما هستن، نمی‌خوان به مواز سرمون کم بشه.

متین: این‌ها رو گفتم. ولی می‌گه متین، ما رو گرفتی... ما که مدرسه نمی‌ریم. پس سلامتی مون که به خطر نمی‌افته.

اردلان: خب... بگو... بگو نگران تا اگه به خاطر آلودگی یا چیزهای دیگه، به هو مدرسه تعطیل بشه، ما گل‌های باغ بهشت عقب نیفتیم و به وقت علم به خطر نیفته!

متین: اینو گفتم، می‌گی بی خیال، وقتی مدرسه مجازی هست، جعه هم می‌تونه برگزار بشه، چه برسه به تعطیلی‌های یه‌هویی...

فرزاد: متین، تو که خیلی باادبی! واقعاً کلمه‌هایی مثل ما رو گرفتی... بی خیال... این‌ها رو تو به داداشت یاد دادی؟

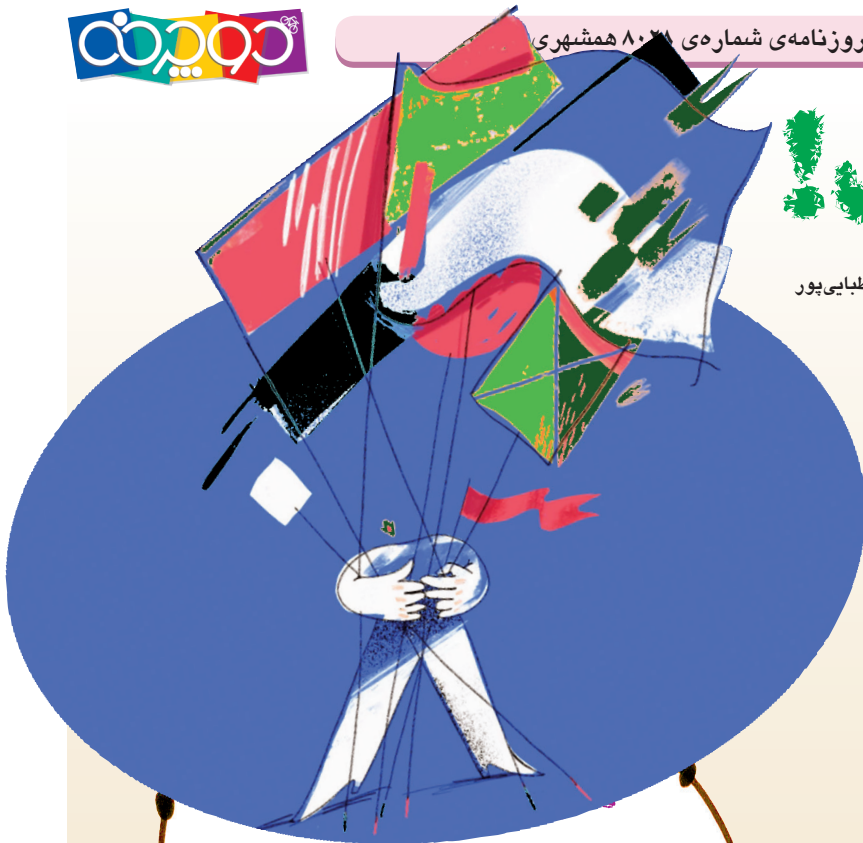
متین: نه به خدا. هنوز هیچی نشده با بچه‌های محل گروه تشکیل داده. به سوال دیگه هم داره. می‌گه چه جوری معلم رو بشناسم؟

اردلان: بگو براتو عکسش رو می‌فرسته...

متین: می‌گه چه جوری اون ما رو می‌شناسه؟

اردلان: خب بگو شما هم براش عکس بفرستین

متین: اینا رو گفتم. می‌گه مگه با یه عکس می‌شه هم دیگر رو شناخت؟ آقا حرف حق که جواب نداره.



ابزار شاعری!

حال و هوایم خوب نبود. ابزار شاعری‌ام را برداشتم و رفتم، شاید رفع دل‌تنگی شود. ابزار شاعری‌ام چیست؟ همان دفتر و کاغذ، با همان قلمی که دیگر نای نوشتن ندارد؟ نه، ابزار شاعری دل است. دل که بزرگ باشد، دل که پریشان باشد، واژه‌ها می‌آیند، یکی پس از دیگری و دیوان شعر می‌شود رنج و احساس من. همه‌ی ما کتاب شعر ناگفته‌ایم، چرا که فلسفه‌ی درد موضوع اغلب هنر هاست و چه زیرک‌اند آن‌ها که دردشان را می‌نویسند.

زهراموسوی
۱۷ساله از تهران

این آواها

آدم‌ها می‌روند اما صدایشان باقی می‌ماند. آوای کلماتشان در هوا پخش می‌شود. پخش می‌شود و برای همیشه آن‌جا ماندگار می‌شوند. ماندگار می‌شوند و وقتی به آن مکان می‌روی، آواها می‌آیند در سرت و همه چیز دوباره از نو مرور می‌شود. همه‌ی آن کلمات با صدای خودشان می‌آیند تا تو را بیش‌تر دل‌تنگ کنند، فارغ از آن که تو چه قدر ممکن است دل‌تنگ شوی. حتماً بغض می‌کنی و چیزی در گلویت نمی‌گذارد که راحت احساسات را بگویی.

از این که دیگر آن آدم نیست تا با تو حرف بزند، تا حرف بزند و صدایش بماند، تا آوای کلماتش در هوا پخش شود، پخش شود و برای همیشه ماندگار شوند، ماندگار شوند و باعث شوند که بغض کنی به خاطر نبودنش، اما با همه‌ی این اتفاق‌ها، باز هم آدم‌ها می‌روند تا تو را دلتنگ خودشان نکنند، دل‌تنگ و دل‌تنگ‌تر!

متینا عروجی، ۱۷ساله از اندیشه

نبرد با هیولاها

وقتی از نوجوانی دبیرستانی بپرسی بزرگ‌ترین چالشی که با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنی چیست، اغلب در یک کلمه جوابتان را می‌دهد: کنکور! همین یک کلمه یادآور هیولای دو سری است که با گرز آهنی گذاخته دنبال داوطلبان می‌کند، چه برسد به این که بخواهد با هیولای دیگری که این روزها گریبان‌گیرمان شده ادغام شود. مثل اتحاد دو ارتش قدرتمند و خبیث برای درهم شکستن سربازان پیاده‌نظام.

بنده هم یکی از همین پیاده‌نظام‌ها بودم و در صحنه‌ی جنگ، بیخسیدم در جلسه‌ی کنکور حضور داشتم! پس از استقرار، اولین شب‌بخون رسیدن دفتر چه‌ها بود که طبیعتاً از قبل برایش برنامه‌ریزی کرده بودیم. مشکل اصلی آن یکی بود که دیده نمی‌شد. از این رو اگر خدای ناکرده می‌خواستیم یک شکلات در دهانمان بگذاریم، اول اسپری الکلی را برمی‌داشتیم، دست‌هایمان را

ضدعفونی نموده، شکلات مذکور را زیر دوش الکلی گرفته، با احتیاط اطراف را نگرینسته و اگر احتمال می‌دادیم کروناپی در آن حوالی پرسه نمی‌زند، ماسک را پایین کشیده، فوراً شکلات را در دهان انداخته و ماسک را مجدداً بالا می‌دادیم. این که شکلات چه قدر مزه‌ی الکلی می‌گرفت بماند. بحث ناتوانی در خاراندن گوشه‌ی چشم و نوک بینی و... را هم باز نکنیم و این که از عطسه کردن ساده هم می‌ترسیدیم، مبادا بغل‌دستی‌مان را بترسانیم!

شاید اگر برای نسل‌های آینده بگوییم ما چگونه کنکور دادیم، پوزخند بزنند و اگر هم بخواهند زیادی دل‌سوزانه رفتار کنند، صدایشان را نازک کنند و با حالتی آکنده از حس ترحم بگویند: «آخی عزیزم، عوضش برات خاطره شد!» اما هیچ زمان، هیچ کسی جز خود ما حال و احوال آن روزمان را درک نخواهد کرد...

مهدیه اسمعیلی از شهریار



تصویرگری: زینب علی‌سرکاز پاکدشت

فرار از امتحان

فردا پنجمین روز مدرسه است و اولین جلسه‌ی علوم، دو زنگ اول و آخر علوم داریم و دو زنگ دیگر ریاضی و دینی. می‌خواهید رازی را بهتان بگویم؟ واقعاً از علوم بدم می‌آید!

زنگ اول آن قدر خسته‌کننده بود که خوابیدم. خیلی کیف داد! با صدای زنگ تفریح بیدار شدم. رفتم توی حیاط، دیدم همه کتاب علوم در دستشان است. از یکی از بچه‌ها پرسیدم: «چرا همه دارن علوم می‌خونن؟»

گفت: «چون زنگ آخر آقای سلطانی می‌خواد از درس امروز امتحان شفاهی بگیره.»

چی؟ امتحان اون هم جلسه‌ی اول؟! با خودم گفتم: «من که حوصله ندارم بخونم، با بغل‌دستی‌هام هماهنگ می‌کنم بهم تقلب برسون!»

زنگ خورد. این زنگ ریاضی داشتیم. معلم از درس جلسه‌ی قبل امتحان گرفت. خدا را شکر به درسش گوش داده بودم و همه‌اش را بلد بودم. سر امتحان دیدم بغل‌دستی‌هایم افتاده‌اند روی برگه‌هایشان. پیش خودم گفتم: «تقلب‌گرفتن از این‌ها کار حضرت فیله!»

زنگ تفریح بعدی خودم را انداختم زمین تا بفرستند خانه، ولی بهم چای و نبات دادند و گفتند برو سر کلاس! نمی‌دانم این چای و نبات چی دارد که همه‌ی دردهای جهان را خوب می‌کند! زنگ آخر فکر کردم بهتر است جای دیگری بنشینم.

رفتم پیش معلم و گفتم: «آقا من اون وسط می‌شینم، اما چشم‌هام خیلی خوب می‌بینن. نگرانم اون عقبی‌ها خوب نبینن. نمی‌شه برم اون ته بنشینم؟»

انگار فهمید می‌خواهم تقلب کنم، گفت: «بنشین سر جات بچه!»

داستانک

نجات ستاره

ستاره روی لباس آسمان شل شده بود. یکی دو تا تکان که خورد، کنده شد و افتاد روی زمین. کمی به اطرافش نگاه کرد. در یک اسطبل متروکه افتاده بود. همه‌جا تاریک بود. خیلی ترسیده بود. به طرف پنجره رفت. آسمان دیده می‌شد. آسمان به دنبال ستاره می‌گشت، اما ستاره را پیدا نمی‌کرد. ستاره هر چه آسمان را صدا زد فایده‌ای نداشت. از پنجره بیرون پرید. همه‌جا خیلی تاریک بود. ستاره چراغش را روشن کرد و شروع به چرخیدن کرد. آسمان او را دید. خوشحال ستاره را برداشت و روی لباسش گذاشت.

سارا حسینی خورشیدی
۱۳ساله از گلگاه

پیشنه‌ها



زمان گذشته به خودم می‌گویم کاش آن روز زنگ تفریح درس خوانده بودم و این قدر استرس اضافه به خودم وارد نمی‌کردم.

امیرحسین جوادی
۱۳ساله از مشهد

«جوادی بلند شه.»
وای نه! پا شدم و آب گلویم را قورت دادم. تا آمد چیزی بپرسد، زنگ خورد. گفت: «هفته‌ی بعد ازت می‌پرسم.»
از کلاس زدم بیرون. احساس کردم خیلی شانس آوردم، ولی حالا که از آن

بیچاره شدم! با خودم گفتم: «کتاب رو می‌دارم تسوی جامیزی تا از روش جواب‌ها رو نگاه کنم.» اما ۱۰ ثانیه‌ی بعد معلم کتاب‌هایمان را گرفت.
معلم شروع کرد به پرسیدن، پرسید پرسید پرسید و پرسید تا این که گفت:

تصویرسازی: سپیده طاهر خانی از تهران

تصویرگری: ملیکا غلامی، ۱۶ساله از تهران



نگاهی به پایان عجیب‌ترین فصل فوتبالی اروپا

معجزه‌ی فوتبال!

● علی مولوی

فینال سال ۲۰۲۰ و در یک بازی نفس‌گیر در برابر پاری‌سن ژرمن توانست برای ششمین بار قهرمان اروپا شود و برای دومین بار در تاریخ این باشگاه، صاحب سه‌گانه شود. اما خبرهای خوب و امیدبخش فوتبال در همین جا تمام نمی‌شود. پوفا، تأیید کرده است که در بازی سوپر کاپ اروپا بین بایرن مونیخ و سویا که سوم مهرماه در شهر بوداپست مجارستان برگزار می‌شود، قرار است به اندازه‌ی ۳۰ درصد ظرفیت ورزشگاه برای حضور تماشاگران استفاده شود و این اولین بازی رسمی با حضور تماشاگر در دوران کروناست که می‌تواند باز هم امید به آینده را در دل هواداران فوتبال زنده کند.

تأثیر چندانی روی روند بازی‌ها نداشت و بازی‌ها آن قدر حساس و نفس‌گیر پیش رفت که حس و حال جام جهانی را به هواداران فوتبال می‌داد. پیروزی شگفت‌انگیز هشت بر دو بایرن مونیخ در برابر بارسلونا و شب پرالتهاب بازی اینترمیلان و سویا، نمونه‌ای از بهترین و هیجان‌انگیزترین بازی‌های اروپا بودند که هر خانه را به یک استادیوم کوچک تبدیل کرده بود. در نهایت سویا در بازی فینال در برابر اینترمیلان توانست برای ششمین بار قهرمان لیگ اروپا شود و هم‌چنان پرافتخارترین تیم این رقابت‌ها باشد که هرگز در هیچ فینالی نباخته است. آن طرف هم بایرن مونیخ در مهم‌ترین

قهرمان اروپا و لیگ اروپا.

آلمان و پرتغال، میزبان دو اتفاق

مشخص بود که با طولانی شدن لیگ‌های فوتبال اروپا امکان برگزاری لیگ قهرمانان اروپا و لیگ اروپا وجود ندارد و باید راه جایگزینی انتخاب می‌شد. به این ترتیب پس از برگزاری چند بازی برگشت عقب‌افتاده از مرحله‌ی یک‌هشتم نهایی، شیوه‌ی برگزاری این رقابت‌ها به کلی تغییر کرد و به صورت تک‌حذفی برگزار شد. آلمان میزبان مراحل پایانی لیگ اروپا شد و پرتغال میزبان مراحل پایانی لیگ قهرمانان اروپا؛ و البته همه‌ی بازی‌ها بدون تماشاگر برگزار شد. اما این موضوع

صلح را پیش گرفته است. تابستان ۲۰۲۰ هم معجزه‌ی فوتبال اتفاق افتاد و فوتبال محفل شد برای امید به زندگی و کنار آمدن با شرایط کرونا. فوتبال یک‌بار دیگر به انسان‌ها یادآوری کرد که زندگی با کرونا بی‌کرونا ادامه دارد و هیچ چیز نباید به‌خاطر کرونا به‌طور کامل متوقف شود و همیشه راه‌های جایگزینی هست. به این ترتیب با پیش قدم شدن ژرمن‌ها در برگزاری ادامه‌ی فصل بوندس لیگا با بازی‌های بدون تماشاگر، بقیه‌ی کشورها هم دست‌به‌کار شدند و لیگ‌ها و جام‌های خود را به پایان رساندند تا طولانی‌ترین و پرفوقه‌ترین فصل فوتبالی جهان تمام شود. و حالاً نوبت پراهمیت‌ترین رقابت‌های فوتبالی در اروپا بود؛ لیگ

اگر یادتان باشد در شماره‌ی ۹۹۷ دو چرخه و پس از قهرمانی بایرن مونیخ در بوندس لیگا و جام حذفی آلمان، قهرمانی شگفت‌انگیز این تیم را بررسی کردیم و این قول را داده بودیم که پس از پایان لیگ قهرمانان اروپا به سر نوشت بقیه‌ی لیگ‌های معتبر اروپا، لیگ اروپا و لیگ قهرمانان اروپا خواهیم پرداخت و امروز همان روز است.

فوتبال امیدبخش

هنوز آن قدر از آغاز همه‌گیر شدن بیماری کووید ۱۹ نگذشته که یادمان رفته باشد روزهای بدون فوتبال چه طعمی داشت. هیچ حسی خوبی نبود که کانال‌های خبری ورزشی را زیر و رو کنی و هیچ خبر مهم و جالبی پیدا نکنی و شبکه‌های ورزشی هم مدام فوتبال‌های قدیمی و کلاسیک پخش کنند که بارها آن‌ها را دیده‌ای و نتیجه‌شان را می‌دانی. در ماه‌های ابتدایی هیچ‌کس نمی‌دانست چه اتفاقی خواهد افتاد. برخی از لیگ‌ها خبر از تعلیق فصل ۲۰۱۹-۲۰ می‌دادند و برخی دیگر نمی‌توانستند تصمیمی قطعی بگیرند. هیچ‌کس نمی‌دانست سر نوشت تیم‌هایی که در کورس قهرمانی هستند چه خواهد شد و به‌طور کلی چه بلایی بر سر فوتبال جهان خواهد آمد. وضعیت تمام لیگ‌ها آن قدر عجیب و غریب بود که خیلی زود مشخص شد جام ملت‌های اروپا ۲۰۲۰ که قرار بود برای اولین بار به‌جای یک کشور، در ۱۲ شهر از ۱۲ کشور اروپا برگزار شود، لغو شده و فعلاً برگزاری آن به سال آینده موکول شده است. اما فوتبال همیشه نویدبخش و امیدبخش تمام مردم جهان بوده است؛ چه بعد از جنگ جهانی دوم که همین فوتبال باعث شد تلخی‌های جنگ فراموش شود و چه در زمانی که کشورها دچار بحران‌ها و درگیری با هم بوده‌اند، اما فوتبال راه خودش را رفته و مسیر

واقعیت این است که

هزینه‌های عجیب و غریب و سرسام‌آور پاری‌سن ژرمن در خرید بازیکن و سرمربی، هر چند که در سطح اروپا جواب نداده، اما حداقل در لیگ فرانسه خوب جواب داده است. تیم پاری‌سن ژرمن در سال ۲۰۱۲ میلادی، فقط دوبرار مقام قهرمانی را در سال‌های ۱۹۸۶ و ۱۹۹۴ میلادی لیگ تجربه کرده بود، از آن سال تا حالا هفت بار قهرمان لیگ شده و فقط در فصل ۲۰۱۷-۱۸، قهرمانی لیگ را به تیم موناکوی جوان و آتشین واگذار کرد.

به این ترتیب امسال هم پاری‌سن ژرمن ۶۸ امتیاز، با اقتدار برای نهمین بار قهرمان لیگ فرانسه شد و تیم‌های ماریسی با ۵۶ امتیاز و رن با ۵۰ امتیاز رتبه‌های دوم و سوم را به‌دست آوردند. تیم موناکو هم که همه‌ی ستاره‌های جوانش را در این چند سال فروخته بود و فصل قبل چیزی نمانده بود به لیگ پایین‌تر سقوط کند و در رده‌ی هفدهم جدول ایستاد، امسال هم در رده‌ی نهم ایستاد و به هیچ جامی راه پیدا نکرد. پاری‌سن ژرمن با ۷۵ گل بهترین خط حمله و رنس با ۲۱ گل خورده بهترین خط دفاع لیگ ۱ فرانسه بودند و «کیلیان ام‌باپه» از پاری‌سن ژرمن و «وسام بن یدر» از موناکو با ۱۸ گل بهترین گل‌زن جام نام گرفتند.



در ماجرای رسوایی سال ۲۰۰۶ میلادی فوتبال ایتالیا یا «کالچوپولی» که منجر به مجازات تیم «یوونتوس» و سقوط این تیم به «سری‌ا» و اهدای عجیب و غریب قهرمانی به اینترمیلان شد، شاید کم‌تر کسی فکر می‌کرد یوونتوس بتواند به این خوبی سختی‌ها را پشت سر بگذارد و جایی برای هیچ‌یک از تیم‌های مطرح ایتالیایی باقی نگذارد. اما واقعیت این است که این تیم پر قدرت امسال هم برای نهمین سال پیاپی قهرمان سری‌ا شد، سی و ششمین قهرمانی خود را در لیگ ایتالیا جشن گرفت و رکوردی دست‌نیافتنی ثبت کرد.

پس از یوونتوس با ۸۳ امتیاز، تیم‌های اینترمیلان با ۸۲ و آتالانتا با ۷۸ امتیاز در رتبه‌های دوم و سوم ایستادند. شاید اکثر هواداران فوتبال از ابتدای فصل گذشته تصور می‌کردند با آمدن «کریستیانو رونالدو» به یوونتوس، قطعاً مقام آقای کلی متعلق به اوست، اما امسال هم او به این مقام دست نیافت و «جیرو ایموبیله»، مهاجم ایتالیایی لاتزیو با ۳۶ گل آقای گل شد و رونالدو با ۳۱ گل در جایگاه دوم ایستاد. هم‌چنین در کمال ناباوری برای دومین سال متوالی، بهترین خط حمله‌ی لیگ با ۹۸ گل زده به‌نام آتالانتا خورد و بهترین خط دفاع لیگ هم با ۳۶ گل خورده به اینترمیلان رسید.

JUVENTUS



رقابت دو قدرت برتر فوتبال اسپانیا یعنی رئال مادرید و بارسلونا تمامی ندارد و هر سال باید رقابت تنگاتنگ و نفس‌گیر این دو غول فوتبال اروپا را به همراه ستاره‌های گران قیمتشان در لالیگا شاهد باشیم. امسال رئال مادرید توانست پس از دو سال ناکامی در برابر رقیب دیرینه‌اش بر سکوی قهرمانی لالیگا بایستد.

به این ترتیب رئال مادرید با ۸۷ امتیاز برای سی و چهارمین بار قهرمان لالیگا شد و پس از آن بارسلونا با ۸۲ و اتلتیکو مادرید با ۷۰ امتیاز در جایگاه‌های دوم و سوم قرار گرفتند. بارسلونا با ۸۶ گل زده عنوان بهترین خط حمله را از آن خود کرد و رئال مادرید نیز با ۲۵ گل خورده، بهترین خط دفاع جام شد. امسال هم «لیونل مسی»، فوق ستاره‌ی آرژانتینی تیم بارسلونا برای چهارمین سال متوالی و در مجموع برای هفتمین بار توانست به عنوان آقای گل لالیگا دست پیدا کند؛ هر چند که فصل گذشته ۳۶ گل زده بود و امسال تنها ۲۵ گل به ثمر رساند. «تیبو کورتوا»، دروازه‌بان بلژیکی رئال مادرید هم به عنوان بهترین دروازه‌بان لیگ شناخته شد.



۳۰ سال زمان بسیار زیادی

است؛ به خصوص برای هواداران لیورپول که ۳۰ سال تمام در حسرت قهرمانی در لیگ مانده بودند. ۳۰ سال زمان بسیار زیادی است؛ آن قدر که در آخرین قهرمانی لیورپولی‌ها



هنوز «لیگ برتر انگلیس» وجود نداشت و آن‌ها در شکل قبلی لیگ انگلیس قهرمان شده بودند و این اولین قهرمانی آن‌ها در لیگ برتر به‌شمار می‌رود. ۳۰ سال زمان زیادی است؛ اما سخت‌تر و زیاده‌تر هم می‌شود وقتی در آستانه‌ی قهرمانی، کرونا سورات بیستمین قهرمانی‌ات را خراب کند و علاوه بر وقفه‌ای طولانی که در لیگ انداخت، جشن قهرمانی‌ات هم بدون تماشاگر برگزار شود. اما به‌هر حال لیورپولی‌ها با هدایت «یورگن کلوپ»، سرمربی مشهور آلمانی موفق شدند پس از قهرمانی فصل پیش در لیگ قهرمانان اروپا، این بار با ۹۹ امتیاز، قهرمان بی‌چون و چرای لیگ جزیره شوند. منچستر سیتی با ۸۱ و منچستر یونایتد با ۶۶ امتیاز هم رده‌های دوم و سوم را کسب کردند. منچستر سیتی با ۱۰۲ گل، بهترین خط حمله و لیورپول با ۳۳ گل خورده، بهترین خط دفاع لیگ شدند. «جیمی واردی» از لیستر سیتی با ۲۳ گل زده آقای گل و «ادرسون» از منچستر سیتی هم با ۱۶ گلین شیت، بهترین دروازه‌بان لیگ شد.